



۱۰

## نردبان لق زیر پای کتاب‌بازها

## سینما سر سفره عقد!



۱۱

۱۲

## کیمیایی با سینما زنده است

# فرهنگ

دوشنبه ۷ مرداد ۱۳۹۸ :: شماره ۵۴۴۳

فرهنگ

پشت صحنه

### مبارکه مسعود خان!

روزی دبیر-خودتان ببینید چه روز سختی است. محمدصادق علیزاده وقتی هست، آن قدر مسؤولیت همه چیز را می‌پذیرد که خیال همه‌مان حسابی راحت است، البته سوءتفاهم نشود، ما هم از آن بی‌مسؤولیت‌هاش نیستیم! اما بالاخره علیزاده که باشد جور دیگری خیالمان راحت است. با احساس مسؤولیت بیشتری دست به کار شدیم و این هم نتیجه‌اش. چهارصفحه حسابی خواندنی و زیبا که می‌تواند شما را مشغول مهم‌ترین اتفاقات و بهترین خبرها کند.

اول از همه برویم سراغ آخرین صفحه که چند روزی هم گروه حسابی مشغولش بود. چند عشق مسعود کیمیایی و چند منتقدش بارها به بهانه صفحه‌ای که سازان قنبری تدارک می‌دید با هم بحث کردند. هر چه بود، اما منتقد و غیرمنتقد به او ادرات دارند و از همین جا می‌گویند تولدت مبارک آقای کیمیایی، خب دیگر ماجرا لوفت... کیمیایی امروز ۷۸ ساله می‌شود و قنبری هم به همین بهانه رفته سراغ سعید پیردوست که رفیق و بازیگر فیلم‌های اوست و مفصل با هم درباره این کارگردان حرف زده‌اند.

در صفحه ۹ امروز همکاران زینب مرتضایی فرد رفته بود سراغ دادستانی که از بچه‌های گروه جهادی اصفهان در مناطق محروم سیستان و بلوچستان منتشر شده است. اگر این تصاویر کوتاه را ندیده‌اید بشنایید و حال‌تان را از این رو به آن رو کنید. مشخص است که این لحظه‌ها با دوربین یک گوشی موبایل معمولی گرفته شده، اما حالی دارد که نگوییم برایتان، عجیب می‌چسبد... داشتم می‌گفتم، خلاصه مرتضایی فرد انتخابش را کرده بود و مشغول فکر کردن به سوزه و گشت‌زدن در فضای مجازی بود که رسید به صفحه یک روزنامه‌نگار ترك و ویدئویی دید که حالش را گرفت. بارها برایتان گفته‌ایم که نامبرده ترکی استانبولی یاد می‌گیرد و خلاصه بساطی داریم از دستش، این بار هم چنان تحت تاثیر ویدئویی که روزنامه‌نگار ترك گذاشته بود قرار گرفت که نگو و نپرس... این شد که دو ویدئو را گذاشت کنار هم و درباره‌شان نوشت. بخوانید ببینید چه خبر شده.

در صفحه ۱۰ هم همکاران همیشه فعال‌مان که خیلی هم با هم همکاری مشترک دارند، دو نفری یک سوزه را پیگیری کردند تا ببینند طرح تابستانه کتاب امسال چطور پیش رفته و برای کتابفروشی‌ها چه داشته است. آنها با چند کتابفروش تماس گرفتند و مفصل در این باره حرف زدند. بخوانید و ببینید نظر کتابفروشان درباره این طرح که در سال چند بارو به بهانه‌های مختلف انجام می‌شود، چیست.

در صفحه ۱۱ هم چه کرده علی رستگار، وزارت ورزش و جوانان و ستاد هفته ملی ازدواج هفته فیلمی را تدارک دیده‌اند که از جمعه پیش رو، شروع می‌شود. رستگار رفته سراغ این فیلم‌ها که محور همه‌شان هم عروسی و ازدواج است تا ببینند این نهادها در انتخاب فیلم‌ها چطور عمل کرده‌اند.



## سمفونی جهاد

می‌خواهم برایش بنویسم. آن قدر حالم را خوش کرده که بغواهم چندین و چند بار تماشایش کنم و بنویسم از حال خوبش. تصمیم می‌گیرم کمی در فضای مجازی بچرخم و ببینم کاربران درباره‌اش چیزی نوشته‌اند یا نه، که خیلی تصادفی می‌رسم به ویدئویی دیگر، يك روزنامه‌نگار در قسمت دیگری از جهان یا دقیق‌تر بگویم یکی از کشورهای همسایه منتشرش کرده است و یادینش حالم بد می‌شود.

دوبار نگاهش می‌کنم تا مطمئن شوم ساختگی نیست و همین دوبار ویرانم می‌کند. چنان بغض گلویم را می‌گیرد که می‌مانم بین خوشی ویدئوی اول و تلخی دومی. دلم می‌خواهد دومی را فراموش کنم، فکر کنم آن را ندیده‌ام. دلم می‌خواهد با خوشی همان اولی تنها بمانم. بخندم، ذوق زده شوم، اما مگر می‌شود....

کمی راه می‌روم، کمی فکر می‌کنم... برمی‌گردم و دوباره ویدئوی اول را تماشای می‌کنم. حالا با همه دردی که گوشه قلبم جا خوش کرده و رنجی که یادم نمی‌رود نگاهش می‌کنم، با ذوق بیشتر، دعایشان می‌کنم و لا حول خوانان برایشان، غم می‌خورم برای آدم‌های ویدئوی دوم... با بغض، با گنجی، با شکرانه‌ای برای خدومان و دردی برای آنها....



زینب مرتضایی فرد

ادبیات و هنر

### ۱۲ ویدئوی دوم؛ شمال سوریه

يك روزنامه‌نگار از کشور ترکیه ویدئوی دوم را در توئیتر به اشتراك گذاشته است. در تصویر چند انسان روی زمین افتاده‌اند و التماس می‌کنند. مردی که چهره‌اش مشخص نبوده و پشت به دوربین قرار گرفته آنها را مورد ضرب و شتم قرار داده و روی آنها ادرار می‌کند. اتفاقات، تلخ و تکان‌دهنده است. روزنامه‌نگار ترك درباره این ویدئو این‌طور نوشته است: «در شمال کشور سوریه اعضای گروه تروریستی PYD در حال آزار غیرنظامیان هستند. آمریکا هزاران کامیون نیرو آنجا جابه‌جا می‌کند، اما کاری ندارد به این که بر سر غیرنظامیان چه می‌آید. احمق‌ها فکر می‌کنند اعضای این گروه دنبال آزادی هستند، در حالی که این افراد فرقی با داعش ندارند و اینجا خبری از آزادی نیست!»

PYD بخش برون‌مرزی و سوری گروه تروریستی پ.ك.ك است که در ترکیه هم سال‌ها از فعالیت و حضورش می‌گذرد. آنچه این روزنامه‌نگار به‌طور ضمنی به مردم خودش هم یادآوری می‌کند، این است که پ.ك.ك دنبال آزادی نیست، همان‌طور که شعبه خارجی‌اش در حال انجام چنین رفتارهای زشت و غیرانسانی با مردم سوریه است.

کاربران ترك هم زیر این ویدئو واکنش‌هایی نشان می‌دهند و هر کدام تحت تاثیر رفتار غیرانسانی که در ویدئو تماشایش کرده‌اند، چیزی می‌نویسند. هر چند برخی کامنت‌ها نشان می‌دهد در میان کاربران ترك هم هستند کسانی که از گروه‌های تروریستی دفاع کنند، اما در این کشور هم غالب افراد دل‌خوشی از تروریست با هر عنوان و شکلی ندارند و دلشان آرامش و امنیت می‌خواهد.

### ۲ ویدئو، يك دنیا تفاوت

در ویدئوی اول تصویر کسانی را می‌بینیم که آمده‌اند، بسازند و در دومی کسانی که آمده‌اند ویران کنند. همین يك جمله ساده که شاید کلیشه هم شده باشد يك دنیا حرف دارد، فکرش را بکنید یکی می‌آید که می‌خواهد خانه‌تان را بسازد و یکی دیگر که می‌خواهد ویران کند. مگر می‌شود هر دو را به يك چشم نگاه کرد؟ مگر می‌شود برای حضور هر دو قابلیت يك جور بپند؟ يك طرف یکی ایستاده که می‌خواهد منت‌دار نباشد، با سر و تن خاکی هم جلو می‌ایستد و پر انرژی فیلمی را رقم می‌زند که ببینی و غرق خوشی شوی، اما آن طرف....

اگر هر دو ویدئو را کنار هم ببینیم می‌رسیم به همین که گفتم. به این‌که ما چه خوشبختیم، اما خوشبختی‌هایمان را فراموش می‌کنیم، انسان عجیب فراموش‌کار است و یادش می‌رود وقتی می‌تواند با آرامش از خانه‌اش بیرون بیاید و بی‌تحقیر و ترس باز به خانه برگردد، چه موهبتی دارد. حالا قبول که گرانی قیمت‌ها و غم‌نان هی بیخ گلوئی بخش عمده‌ای از جامعه را می‌گیرد، اما اینجا هنوز آرامش و امنیت هست، خنده هست و انسان‌هایی که بخوانند برای خوشی دیگری از جان‌شان مایه بگذارند. مگر این‌ها کم است؟ اگر پاکستان مثبت است، خیلی زود بروید و ویدئوی دوم را تماشا کنید.



### ۱۱ ویدئوی اول؛ مناطق محروم سیستان و بلوچستان



همکارم صابر محمدی برایم می‌فرستدش. روی صفحه اینستاگرام روزنامه خودمان است. يك ویدئوی حدودا يك دقیقه‌ای که در ادامه با جست و جویام کامل ترش را روی خبرگزاری‌های رسمی هم پیدا کرده و دو دقیقه‌اش را چند بار تماشای می‌کنم. عده‌ای جوان در حال اجرای دایسمشی روی یکی از آهنگ‌های خواننده جوان رضا بهرام هستند.

يك رهبر ارکستر دارند که دو تکه چوب دستش است و نوازنده‌ها هم بیل و کلنگ و... به دست هستند. آقای خواننده هم دسته بیلش را چنان محکم گرفته و با سرعت و هیجان می‌چرخاندش که کمتر خواننده‌ای می‌تواند با این مهارت روی صحنه رفتار کند. سرتا پایشان خاکی است و معلوم است حسابی کار کرده‌اند، اما حالا پر انرژی مقابل دوربین تلفن همراه یکی ایستاده‌اند و در میان خاك و گل اجرای زنده‌شان را روی صحنه برده‌اند.

جوان‌هایی که در ویدئو حضور دارند، از اعضای گروه جهادی اصفهان هستند که راهی مناطق محروم سیستان و بلوچستان شده‌اند تا برای هموطنانشان قدم بردارند و در حد توان دست یاری به سویشان دراز کنند. حالا اما پس از ۳۰ روز کار سخت و سازنده ایستاده‌اند مقابل دوربین و انگار بی‌هیچ خستگی می‌خوانند.

کاربران هم مثل همیشه از شوخی و خنده گرفته تا قربان و صدقه رفتن و شادمانی کردن، همه را کنار هم گذاشته‌اند و درباره این جوان‌ها نوشته‌اند. خیلی‌ها هم با خنده به این اشاره کرده‌اند که خواننده این گروه خیلی کارش درست است و پایش به صحنه موسیقی برسد، چه خواهد کرد!

### یک گزارش دیگر از دایسمش خوان‌ها

قبلا هم رفته بودیم سراغ چنین سوزه‌هایی... دایسمش خوانی‌هایی را می‌گویم که حسابی جنجال به پا کرده‌اند. صفحه‌ای که می‌بینید متعلق به روز ۱۳ آبان سال گذشته است که یکی از مدافعان حرم همراه با همزمانش

دایسمشی را روی یکی از کارهای بهنام بانی اجرا کرده بودند. مسعود مقتدر هم نقش خواننده را در میان آنها ایفا می‌کرد و صابر محمدی همکارمان هم با مقتدر مفصل در این باره حرف زده بود. حالا هم می‌گردیم و اگر بچه‌های باحال اردوی جهادی اصفهان را پیدا کردیم درباره این اقدام خوب و خوشحال‌شان با آنها حرف می‌زنیم.



یادداشت

محمد امین پورحسینقلی  
منتقد ادبی

### جریان سیال زندگی

#### در غربت

ریزه میزه بود. مومشکی، چشم‌هایش هم همین‌طور قدکوتاه و کمی پر. با دو بافته مو و چال‌های گونه. صورتش همیشه صبحی پر از لیخند بود.

توصیفی است دل‌انگیز و ادیبانه از دخترکی زیبا که عشق پسر جوانی بوده است که فقط چند سطر بعد متوجه می‌شویم با پدر و مادر و همه اعضای خانواده‌اش در ساختمانی در بیروت و زیر بمباران هواپیماهای اسرائیلی کشته شده است. از این توصیف‌های عجیب و دل‌لرزان در رمان «من ناهنده نیستم» اثر نویسنده توانای مصر، رضوی عاشور، به‌کرات خواهید خواند. وقتی می‌خواستم مطالعه این کتاب نسبتاً حجیم را آغاز کنم، هنوز دودل بودم که وقت گذاشتن برای اثری که موضوعش برای ما ایرانی‌ها تکراری به نظر می‌رسد و نویسنده‌اش دست‌کم برای خواننده معمولی ایرانی ناشناخته است آیا ارزش دارد؟! موضوع فلسطین شاید از این نظر برای مخاطب عام ایرانی تکراری و حتی غیرجذاب به نظر می‌رسد که به‌کرات و همه روز، رسانه‌های رسمی و صدا و سیما درباره‌اش حرف می‌زنند و چه بسا نحوه تبلیغ آنها درباره این حادثه ترازیک قرن بیستم، آنچنان کلیشه‌ای، کاتالیزه و تکراری شده که دیگر تاثیرگذاری خود را در افکار عمومی از دست داده و حتی گاهی اوقات اثر معکوس باقی می‌گذارد و ایجاد واکنش منفی می‌کند! اما چه اندازه پیگیر اخبار، گزارش‌ها، تحلیل‌ها و آنچه درباره فلسطین و اسرائیل از رسانه‌های خود می‌شنویم هستیم؟ و تا چه اندازه وجدان و احساسات خود را درگیر بحران‌ها و مصائب آنها می‌کنیم؟

وقتی خواندن کتاب را آغاز کردم منتظر بودم تا روایتی کلیشه‌ای بشنوم؛ شبیه آن شعاع‌های تکراری که مدام و بی‌وقفه از صداوسیما پخش می‌شوند و تقریباً بر مخاطب‌شان بی‌اثر هستند، اما اشتباه می‌کردم. اثری در برابرم بود که با شاخه‌های زیبایی‌شناختی هنر، يك رمان بود با همه جذابیت‌ها، تعلیق‌ها، توصیف‌های بکر و اصیل، و توانمندی نویسنده در خلق روایتی که چنان با خواننده ارتباط برقرار می‌کند که محال است شما کتاب را در نیمه رها کنید و آن را تا به آخر نخوانید. داستان از زبان راوی اول شخص روایت می‌شود. زنی فلسطینی به نام رقیه که در ابتدای نوجوانی، همراه خانواده‌اش از روستای زادگاه خود آواره می‌شود و این آوارگی، سرتاقز داستان آوارگی سه نسل از مردم فلسطین است. مردمی که اکنون نسل سوم آنها در آن سوی مرزهای میهن و در کشورهای مختلف به دنیا آمده و پرانگده شده‌اند. شروع داستان، شروعی ترازیک است؛ خانواده‌ای که همه چیز دارند و ظاهراً در روستای خود خوشبخت‌اند اما انگار می‌انند قرار است چیزی مصیبت‌بار بر همه نازل شود.

ادامه در صفحه ۱۰